



## "عالم حضرت روح الله"

حضرت روح الله فاتح قلوب بود،

فاتح قلوب است،

فاتح قلوب خواهد بود.

حضرت روح الله پایانی ندارد، امام ما همواره امام است، او همواره در حال تربیت بندگان خداست. حضرت ایشان، معلم ثانی جوانان انقلابی آخرالزمان هستند، اگر نمی گوئیم معلم اول، به این دلیل است که امام ما به ما آموخت: «معلم اول خداوند متعال است.»

حضرت روح الله آغوشش همواره باز است.

حضرت روح الله اسلام ناب را از سرچشمه ی پاک و زلال معقول و مشهود و منقول بر می گرفت و آن را در حکومت جامعه ی اسلامی پیاده می کرد.

حضرت روح الله عوام فریب نبود.

حضرت روح الله فیلسوف، حکیم، مجتهد، عالم، مرجع، عارف، رهبر و... بود ولی هیچ کدام از صفت ها هویتش نشد، محرکش نشد، متوقفش نکرد، زیرا او اوج صفتها را داشت؛ او عبد صالح پروردگار خویش بود، او فقط برای خدا بود.

حضرت روح الله هیچ هدفی نداشت جزء عبد صالح خدای خود بودن.

حضرت روح الله تمام حقایق عالم اثبات خویش را منطبق با عالم ثبوت و نفس الامر بوجود آورده بود نه متوهمانه.

حضرت امام ما، فیلسوفی بودند متأله، عارفی بودند واصل، ایشان برخلاف متفلسفان الحادی، وجود را از عدم نمی دانستند، اصلاً برای عدم شأنی قائل نبودند، حضرت روح الله بسیاری از مسائل مهم فلسفی را تنها با همین قاعده حل می کردند؛ «تمام قوس وجود من الله و إلی الله است.»

حضرت روح الله عرفان را در معرفت به الله تعالی و تجلیاتش می دانستند و همچنین در بالفعل کردن تمام قوای انسانی تحت سلطنت عقل و عرفان های ساختگی را پوچ می دانستند.

حضرت ایشان می فرمودند: عارفی که از همه چیز کناره گیری کند و گوشه ای بنشیند و ذکر بگوید... عارف نیست، عارف حضرت عشق، مولا علی علیه السلام بود که هیچگاه خود را کنار نکشید و از امورات سیاسی و حکومتی اسلام کناره گیری نکرد.

امام ما معتقد بود که نیروی عرفان باید بتواند انسان را به مجاهدی بزرگ تبدیل کند، او را به سوی مسئولیت پذیری و فداکاری های بزرگ سوق دهد و قدرت رویارویی با طاغوت را در وی ایجاد کند، هر چند دست خالی و بی سلاح باشد. او تماماً معتقد به عزم و مدیریت جهادی بود.

أظهر من الشمس است، حضرت روح الله اسلام ناب را می شناخت و فقط برای همین اسلام الهی سینه چاک می کرد، از اسلام آمریکایی و متظاهرانه متنفر بود، او عرفان را از اسلام ناب جدا نمی دید، او اوج عرفان را در مجاهدت می دید.

امام ما باورش این بود که عرفان الهی و حقیقی آن است که بتواند قدرت بیان سخن حق را در انسان به وجود آورد و در عرصه ی مبارزه به او نیرویی دهد که جز از خداوند متعال از کسی نهراسد و جز رضای الله تعالی محرک او نباشد.

ایشان می فرمودند؛ مگر انبیاء عارف نیستند، عالم نیستند! آنها در اوج کمال هستند، پس علم و عرفان ما اگر در سیر الی الله باشد باید ما را مانند حضرت خلیل الله، ابراهیم علیه السلام به جایی برساند که در اوج شجاعت و مجاهدت بتها را بشکنیم، با نمرود زمان به مبارزه برخیزیم و در برابر آتش قهر و تهدید نمرودیان هراس به خود راه ندهیم.

حضرت روح الله با اندیشه ی اشراقی شان، احاطه ی کامل به تمدن مادی گرایانه و پوچ غرب داشته و به شدت فرزندان انقلابی خویش را از اینکه تحت تأثیر غربزدگان و مدعیان تجدد قرار بگیرند بر حذر می داشتند، ایشان در نامه ای به یکی از شاگردانش اینطور می فرمایند؛

"المدعون" کسانی که ادعای تجدد می کنند،

"وهم الحمر المستنفره" مثل الاغ هایی که پراکنده به این طرف و آن طرف هستند،

"السباع المفترسه" مثل وحشیان درنده،

"و الشیاطین فی صورة الانسان" شیاطینی به شکل انسان هستند،

"و هم أضل من الحيوان و أذل من الشيطان" از حیوانات پست ترند و از شیطان گمراه تر،

"و بینهم ولعمر الحقیقه و التمدن بونٌ بعید" بین حقیقت و غربزدگان فاصله بسیاری است.

حضرت روح الله تنها به حضرت اعظم، جناب رسول الله صلی الله علیه و آله اقتدا کرده بود،

الگوی امام من به او آموخت تا در برابر جاهلیت غرب و تبهکاران و طاغوتیان به پا خیزد و در مقابل آنان استقامت ورزد و صبر و تحمل پیشه کند... حضرت اعظم صلی الله علیه و آله می فرمودند: «هیچ پیامبری به اندازه ی من اذیت و آزار ندید» و روشن است که هر کس صراط حقه ی حضرت ختمی مرتبت را طی کند، گوشه ای از همان آزارها را خواهد چشید. مصداق بارزش سلاله ی آخرالزمانی حضرت پیامبر، روح الله کبیر است.

و بی شک این رنج ارثی است برای فرزندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان نیز ارثی است برای فرزندان روح الله...

امام ما عارفان حقیقی را می شناخت

ایشان یکبار بعد از آنکه وصیتنامه های شاگردانش، شهداء را مطالعه کردند، فرمودند؛

«عارفان حقیقی اینها هستند...»

شاید پس از گفتن این جمله از حضرت روح الله، شهداء در بهشت عند ربّشان به جنب و جوش افتادند، همدیگر را خبر کردند و کنار هم با همان قهقهه ی مستانه شان همگی یکصدا فریاد زدند؛

"ما همه سرباز توایم خمینی"

اگر شاگردان حضرت روح الله (شهداء) عارفان حقیقی اند، پس استادشان که آنها را تربیت کرد، کیست؟

الله اعلم...

امام ما به امتش نشانی مرکز تربیتِ عارفان حقیقی را می داد و می فرمود:

«بروید این جبهه ها را ببینید، این سنگرها مسجد هستند، این سنگرها مرکز عرفان و خداشناسی هستند» حضرت روح الله هنوز هم فرماندهی رزمندگان و سنگر نشینان است، او هنوز هم دستگیری می کند از آنانی که زندگی و بندگی را جز در مجاهدت نمی بینند...

امام ما جنگ سخت و نرم برایش فرقی نمی کند، او مدام رزمندگان را امر به مجاهدت و مبارزه می کند، حضرت روح الله اوج بندگی خدا را در مجاهدانه زیستن و رزمندگی کردن می دانست و در جایی می فرمود: «آنچه این رزمندگان در طلب آن هستند و آرزوی آن را دارند، ما نمی توانیم تصور کنیم و بالاتر از آن است که فلاسفه و عرفا بتوانند بنویسند و هنرمندان و نقاشان بتوانند آن را به تصویر بکشند...

اینها یک شبه ره صد ساله رفتند و یکسره به همه ی آنچه عرفا و شاعران عارف در طول سالیان متمادی در پی آن هستند دست یافتند و عشق به لقاء الله را از شعار به عمل تبدیل کردند.» شاگردانِ امام ما، همه رزمنده اند و انقلابی، اما این ها از استادشان آموخته اند جهاد فقط با دشمن بیرونی نیست، جهاد را دو باب است یکی جهاد اصغر که مبارزه با دشمن و متجاوز به حریم و فرهنگ است، و دیگری جهاد اکبر که مبارزه با نفسِ اماره و شیطان درون است.

رزمندگانِ حضرت روح الله، این را مهمترین دستور فرماندهی معظم خویش می دانند. امام ما به شاگردانش آموخته؛ رزمنده ای که در میدان جهاد اکبر موفق و مؤید باشد در میدان جهاد اصغر هم پیروز است.

امام ما ناب است.

امام ما ساقی است، او هنوز هم سیراب می کند هر جانِ تشنه ی حقیقت را...

امام ما جاری است.

حضرت روح الله به ما آموختند؛ مقابل ظالم به هیچ وجه خضوع نکنید، ایشان می فرمودند: «این یک سنت الهی است که کارهایی که می شود، خدای تبارک و تعالی روی اسباب و مسببات کار می کند. وقتی شما خودتان مهیا شدید برای اینکه تحت بار ظلم بروید، ظالم پیدا می شود، این سبب می شود که ظالم پیدا بشود. هر چه بیشتر ما خضوع بکنیم برای ظالم، ظالم بیشتر فشار می آورد. وقتی که مهیا بشویم ما برای جلوگیری از ظالم، ظالم عقب می نشیند.»

مشتاقان و هم عالمان حضرت روح الله می دانند که اندیشه های او، فرا ملی بود، جذبه اش بین المللی بود، این جذبه و محبوبیت را انسان وقتی در نامه هایی که برای ایشان از سرتاسر جهان می رسید، غور می نماید به وضوح مشاهده می کند، هنگام مطالعه ی این نامه های مهرانگیز نمی شود بغض نکرد، نمی توان مقابل اشکهای چشم را گرفت؛

آنجایی که پیرزنی از نوفل لوشاتو برای حضرت امام می نویسد؛

«وقتی تو به محله ی ما آمدی برکت به خانه ما آمد. من روزهای آخر عمر را سپری می کنم. جورابی، دستمالی، چیزی برایم بفرست که در تابوتم بگذارند.»

کسی از نقطه ی دیگری از جهان می نویسد:

«شنیده بادم وقتی سخن می گویی شنوندگان تو اشک می ریزند. اگر آنها را از نزدیک سحر کرده ای بدان که من از دور مسحور توام.»

دیگری در نامه اش به او توسل کرده؛

«وقتی برای لحظه ای کوتاه چهره ات را در تلویزیون می بینم، اعماق جانم را شادی اشغال می کند و

اشک شوق می ریزم. باور دارم که تو مرد خدایی. دو فرزند دارم یکی کور به دنیا آمده و یکی بیماری قلبی دارد، دعا کن شفا بیابند.»

فردی از نقطه ی دیگری از جهان او را اینطور وصف می کند؛

«می توان باور کرد که تو از آسمان آمده ای. از خدا می خواهم دنیای ظلمانی ما را با سخنان مردانی همچون تو نورانی کند.»

و چند نمونه ی کوتاه دیگر از نامه هایی که از سرتاسر جهان برای حضرت روح الله می رسید:

«هر خبری که از تو می شنوم، احساس می کنم که به تحریف آلوده است. نمی شود مردی که با پیروان خود سخن می گوید و همیشه پلک هایش را پایین نگه می دارد، اهل ماجراجویی باشد، آن هم در سن پیری. با من سخن بگو، برایم بنویس از کجا آمده ای؟ چه می خواهی؟ چه رسالتی احساس کرده ای؟ برایم بنویس، شاید خدا مرا نیز از حواریون تو قرار دهد.»

«خیابان های کشور من پر نور است، مغازه هایش پر از کالا، گمرکاتش پر جنب و جوش، چیزی کم ندارد جز یک روح مقدس. کاش در کشور من زاده شده بودی و به این همه جنب و جوش، هدفی والاتر می بخشیدی.»

«چرا هیچگاه از کشور من حرفی نمی زنی؟ جمله ای بگو تا آن را به زیباترین خط بنویسم و در اتاق کارم قرار دهم و مباحثات کنم که مردی ماورایی از کشور من نیز سخن گفته است. امید دارم جمله ای که خواهی گفت، نفرین نباشد.»

«لنین رهبر محبوبی بود، هیتلر چنان محبوب بود که توانست ملتی را برای خودکشی بسیج کند. محبوبیت گاندی از هند فراتر رفت اما دوست دارم صمیمانه ترین اوصاف قلبی ام را به کسی هدیه کنم که او را به خوبی نمی شناسم و از گذشته و آینده انقلابی که رهبری آن در دست اوست تصویر روشنی ندارم. اما با خواندن مقاله ای علیه تو چنان له تو و احساساتی شدم که نمی توانم آن را پنهان کنم. گویا گفته بودی اگر این جنگ بیست سال طول بکشد ما ایستاده ایم و شعار داده بودی ادامه جنگ تا رفع فتنه در جهان. ولی با کمال تعجب صلح را پذیرفتی و جهانیان را در بهت و حیرت فرو بردی. بقول خودت جام زهر نوشیدی و با این جمله هنرمندانه بی آنکه فداکاری پیروانت را باطل اعلام کرده باشی راهی جدید پیش پای ملت خود نهادی. این هنرنمایی چنان شکوهمند است که از پس هر تحلیلی علیه تو باز لطافت آن قابل انکار نیست.»

امام ما اهل منافع شخصی و حزبی و گروهی نبود، او فقط اسلام عزیز را می دید، او بارها تأکید کرده بود که به فکر خود نباشید، امام ما می فرمود؛

«ما خودمان را باید فدا کنیم برای اسلام، آرمان و آرزویمان را باید فدا کنیم برای اسلام.»

یا حضرت روح الله

ای حقیقت نورانیِ ظلماتِ آخرالزمان،

ما خودمان را، جوانی مان را، دارایی هایمان را، آرزوهایمان را، همه را برای تو، برای مکتب و نهضت حقه ی تو فدا می کنیم.

راستی اینگونه بودن را حاج قاسم عزیزمان خوب برایمان تبیین کرده است، البته نه صرفاً با لسان و بیانش، بلکه با شخصیت روح الهی اش، همان شخصیت روح الهی که آقا سید مرتضی آوینی هم بدان دست

پیدا کرده بود، حاج عماد مغنیه و جهاد نازنیش هم همینطور... که بدون شک دست یافتن به اینگونه شخصیت، نتیجه معرفت و توجه عمیق است به ظهور کامل و برتر شما یعنی حضرت آقای آسمانی مان... ای پدر مهربان و نورانی انقلاب اسلامی عزیز و فرزندان این انقلاب، سلوک ما جز در ذیل شخصیت الهی شما نخواهد بود که اگر جز این باشد همان بلای پوچی، سردرگمی و احساس بیهوده گی که دامان خیل عظیمی از بشریت را گرفته است، دامان ما را هم خواهد گرفت. سعادت‌مند آنکه در عصر غیبت انسان کامل، وارد عالم حضرت روح الله شد، که مشیت الهی بر این است که نجات بشر این عصر، تنها از طریق این عبد صالح و انقلاب و مکتبش محقق شود.

